

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به معاطات بود، فعلا داریم اجمال کلام را از کلمات مرحوم شیخ و مرحوم شیخ فرمودند که در باب معاطات یا قصد اباحه است یا قصد تملیک و دو تا قصد دیگر هم از مرحوم صاحب جواهر نقل فرمودند و اشکال کردند و بعد هم این بحث را مطرح کردند که این معاطاتی که در فقه محل کلام شده آیا این به معنای آن جایی است که قصد تملیک باشد یا آن جایی است که قصد فعل باشد؟

البته چون حالا مرحوم شیخ اباحه و تملیک گفتند لکن اگر انسان بیشتر مراجعه بکند روی کلمات به نظر من هر دو مطلب یکی است حالا فرمودند محل مناقشه است حالا بعد چون توضیح می دهیم بعد هم ایشان تنبیهاتی دارند در تنبیه چهارم اقسام قصد را آنجا تملیک را توضیح دادند و لکن من فکر می کنم هم مطلب اینجای ایشان هم مطلب آینده ایشان وافی نیست یعنی آنچه که در باب معاطات الان بیشتر مصب نظر است این است که قصد اباحه و قصد ملک فکر نمی کنم خیلی...بله خیلی بیش از این است. اصولا احتمالات معقول تر این است که آیا بگوییم معاطات همان بیع است؟ لکن به جای لفظ عمل خارجی را به کار برده این یک نکته بحث است، این دیگه بحث قصد تملیک و اینها نیست همان بیع است.

نکته دوم این که بگوییم نه معاطات همان بیع است و لکن به جای لفظ با فعل انشا کرده، این نکته بحثش فرق می کند، همان بیع است لکن با فعل انشا کرده مثل اینکه انسان انشا می کند با کتابت، با نوشتن یا انشا می کند با اشاره، اشاره می کند، یک انشا هم می کند با فعل نه این راهی که ایشان رفتند اباحه و تملیک و اینها، این در حقیقت بیع است.

احتمال دیگر این است که ناظر به این باشد که اصولا معاطات یک نحوه عقد رضایی است، نه بیع است نه غیر بیع. نکته ای است، یک نوع معاوضه ای است که طرفین به آن راضی هستند و لذا شرایط بیع را ندارد، آثار بیع را دارد اما مثلا خیار مجلس ندارد، مثلا

.....
حیوان به آن خصوصیت ندارد الی آخره. این آثاری که برای بیع است بر او بار نمی شود. دیگه چون خود مرحوم شیخ هم بعد یک تقسیم بندی دارند و ما ان شاء الله می خواهیم خودمان هم یک چیزهایی بگوییم دیگه به همین مقدار فکر می کنم اکتفا کنیم کافی است فعلا.

بعد نکته دیگری که در اینجا هست ولو مرحوم شیخ و دیگران کلمه معاطات یا عطا را به کار بردند، تعاطی را به کار بردند، اگر دقت بشود مثال هایی که بعد می خوانیم این است که اگر به یک نفر یک نفر سبزی فروش، یک درهمی یا یک قطعه ای از درهم بدهد بعد بگوید اعطنی بها بقالا، این بها دارد یعنی در مقابل این پول به من بقل مثلا سبزی بده یا ماء، چون سابقا خب سقاها بودند آب می فروختند با مشک آب می آوردند مثلا هر کاسه ای اینها می فروختند، یک پولی به این بده، این که در عبارت اینها آمده کلامی هست اعطنی هست، مجرد فعل نیست این یک مطلب.

من حالا بگویم الان فعلا نمی خواهم وارد بحث شوم چون این قسمتها را من نگاه کردم مرحوم شیخ تصادفا این قسمت را متعرض نشدند. دو سه نکته در این مثال هست، در اعطنی بقالا یعنی دو سه نکته اشکال به اصطلاح آخوندی خودمان وجود دارد:

یک نکته اش این است که اینجا قبول مقدم شده چون خواهد آمد ان شاء الله تعالی در جایی که معامله ای باشد و نقد، پول، نقد در اینجا اصطلاحا پول، پول به ازای مال قرار بگیرد آن کسی که مال داده بایع است، آن کسی که پول داده مشتری است ولو مقدم باشد، اصولا اگر پول باشد و عرض کردیم در قوانین جدید این طور که سنهوری نقل می کند اصولا بحث بیع را از بحث مقایضه، در لغت عرب مقایضه، میم و قاف و الف و یاء و ضاد اخت الصاد، و هاء، مقایضه به معنای پایاپای، معامله کالا به کالا، اصلا بحث مقایضه را از بحث بیع جدا کردند. بیع را آن جایی قرار دادند که عوض پول باشد، عرض کردیم طبق قاعده و طبق اصول فنی اگر برای اینها آثار قائل شدیم درست است جدا کردن اگر آثار قایل نشدیم جدا کردنش درست نیست، حالا در دنیای مصطلح سرمایه داری که ما داریم به طور متعارف این است برای پول سود تصور می کنند برای کالا نه، اگر این باشد باید باب مقایضه جدا باشد مثلا شما یک پتو را فروختید، ده تا پتو فرختید به صد هزار تومان، پتو را هم دادید، طرف پول را تاخیر داد تا رفت دادگاه، بالاخره بعد از یک ماه

ازش گرفتید، این در دنیا متعارف است سود پول را در یک ماه می گیرند، حالا چون در اسلام سود پول نیست، گر بنا شد سود پول گرفته شود اما اگر ده تا پتو در مقابل یک فرش، اما اگر فرش یک ماه تاخیر کرد خود فرش را می گیرند دیگه سود فرش را نمی گیرند، نکته فنی روشن شد؟ اگر بنا شد سود پول را بگیرند، اما سود جنس را نگیرند، کالارا، خب باید باب بیع را از باب مقایسه جدا بکنیم دیگهف باب خرید و فروش را از باب معامله پایاپای جدا بکنیم چون اثر قانونی دارد، وقتی اثر قانونی بار شد این معنایش این است که این را باید یک باب قرار دهیم آن را یک باب، یکی از آثار قانونی اش که مسلم هست این است که اصولا اگر کسی پول می دهد و کسی کالا می دهد آن کسی که پول می دهد مشتری است ولو مقدم باشد، این اصلا خودش یک بحثی است که حالا اگر فرصتی شد در بحث های آینده باید متعرضش شد یا نه فرقی نمی کند کالا به کالا با خرید و فروش عادی فرقی نمی کند، این آثار هم قبول نمی کنیم .

به هر حال در این مثال های آقایان آن کسی که پول می دهد، می گوید درهم داده این عادت مشتری است، عادت اینجا مشتری مقدم شده، خب بعضی ها می گویند نه مشتری باید موخر باشد چون قبول است پس یک مشکل این جا این است که فلذا خوب دقت بکنید آیا این مثال تصادفی آمده؟ حالا این مطلب اول.

مطلب دوم: این مثال جایی است که مشتری کلام به کار برد، می گوید اعطنی بها بطلا، بقل یعنی سبزی، به جای این پول درهم به من یک قطعه، البته ضمیر بها به قطعه برمی گردد چون غالبا مثلا سبزی یک درهم نبود، مثلا یک درهم، یک تکه درهم بود، یک درهم کامل نبود، این که می گوید قطعه برای متعارف خارجی است؛ دقت می فرمایید؟ آن وقت این جا اون بهش می دهد، این در حقیقت اگر دقت بکنید عطا از یک طرف بوده، آن کالا را داده و آن کالا را هم این سوال کرده. آیا ممکن است که اینها بحث معاطات را جایی فرض کردند که عطا از طرف بایع باشد؟ از طرف مشتری کلام باشد.

حالا مثلا به عکسش را فرض بکنیم: یک کسی می آید می بیند یک کسی اینجا جنسی می فروشد، پولش هم، یک دانه نان آنجا بگذارد یک دانه هزارتومانی ازش بردارد یا نان را بهش بدهد این عکس این. این که در کتاب خلاف شیخ و سرایر و عده ای از

کتاب این مثال آمده یک شبهه ای در ذهن انسان ایجاد می کند که چرا مثال را اینجا بردند؟ جایی بردند که مشتری اول باشد ایین نکته دوم.

نکته سوم این است که یک یک بحثی آقایان دارند که اگر کسی شانش قبول است طلب ایجاب می کند اصطلاحاً به این می گویند استیجاب، در کتب فقه ما و سنی ها به طور متعارف استیجاب، البته استوجبه هم ما در روایت داریم، استیجاب اصطلاحاً وظیفه کسی است که کارش اساساً قبول است به آن می گویند استیجاب، آن وقت به طور متعارف استیجاب یعنی طلب ایجاب، به طور متعارف استیجاب به صیغه ای واقع می شود که بناست ایجاب به آن واقع شود، به طور متعارف این است. مثلاً در باب بیع می گوید: یعنی هذا الكتاب، ببینید! چون بعد می گوید بعثک، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ عادتاً استیجاب یعنی تقدم قبول بر ایجاب مثلاً اگر زن لذا در باب نکاح عرض کردیم اگر زن خواست ایجاب بکند چون وظیفه زن ایجاب است، در باب نکاح مسلم وظیفه مرد قبول است با اینکه از نظر فنی فرق نمی کند علقه زوجیت بین دو نفر است، فرق نمی کند این لکن متعارف در دنیای اسلام و اصلش در دنیای عرب زن ایجاب می کرده اما استیجاب هم میشود، استیجاب را غالباً به این صورت است مرد يقول اتزوجک علی کتاب الله ببینید باب تفعل آورد، ایجاب اگر باشد زن تقول زوجتک نفسی، ببینید باب تفعیل. مرد اگر استیجاب باشد، حالا استیجاب ممکن است زوجینی نفسک باشد اما آنی که به نحو قبول مقدر می شود در باب عقد نکاح به این صیغه است مرد می گوید اتزوجک علی کتاب الله و سنت نبیه، زن هم گفت نعم قالت نعم فهی زوجته، البته این تعبیر اتزوجک در روایت ما در حدیث ابان ابن تغلب در صیغه عقد منقطع آمده، داریم نداریم این تعبیر را، در عقد منقطع دارد که ان تقول اتزوجک علی کتاب الله لمدت کذا بشرط، شرط یعنی مهر، بمهر کذا فاذا قالت نعم، نگفت زوجتک لنفسی، گفت قالت نعم فهی زوجه، استیجاب به آن صورت است

آن وقت استیجاب در باب بیع به این صورت است یعنی هذا الكتاب، این اسمش استیجاب است اما در اینجا تعبیر اعطنی بقالا، اصطلاحاً به این دیگه نمی گویند استیجاب، حالا خوب دقت کنید چون شیخ به کار برد این استعمال را، می خواهم یکم فنی و اصول فنی، اصطلاحاً به این می گویند استدعا، چیزی از شما خواست یعنی بنشان این است پس یک نکته این است که اینجا در حقیقت قبول

از مشتری آمده باز با استیجاب نیست، با استدعا است نه با استیجاب چون در متن مکاسب می خوانم یکمی خلط شده، اگر فنی تر بخواهیم فکر بکنیم فنی اش اینجوری است، اگر گفت یعنی هذا البقل یعنی به اصطلاح سبزی، یعنی این استیجاب است اگر گفت اعطنی هذا البقل، اسمش استدعا است، درخواست کرد.

پس یک نکته این است که اینجا قبول مقدم شده که خودش تقدم قبول باید بحث شود، نکته فنی دیگر این است که در حقیقت استیجاب هم نیست یعنی آن ماده بیع به کار برده نشده نگفته یعنی چون یعنی هم انشا است، خوب دقت بکنید در حقیقت مشتری انشا کرده، انشای چی کرده ؟ عطا، اعطنی.

سوال: اصلا انشا کرده؟

آیت الله مددی: چرا، اعطنی که امر است که

سوال: دادن خارجیه نه آن اعتبار ملکی

آیت الله مددی: می دانم خارجی می گوید.

یعنی بعبارة اخرى یک دفعه می گوئید به من بفروش، این سبزی را به من بفروش، این را اصطلاحا استیجاب می گویند، یک دفعه می گوید این سبزی را به من بده، این پول را بگیر سبزی را به من بده، ببینید بده، این می شود اعطنی، پس ممکن است آن نکته نظر این باشد که عطا می تواند مقام بیع قرار بگیرد یا نه؟ چون آنی که انشا می کند یک دفعه می گوید یعنی، انشا می کند بیع را. به فارسی خیلی راحت است، عربی اش هم واضح است فارسی اش هم واضح است، یک دفعه می گوید این پول را بگیر، سبزی را به من بفروش آن هم سبزی را می دهد، این را آقایان مثال نزدند اینجا مثال نزدند، یک دفعه پول را می دهد می گوید این پول را بگیر سبزی را به من بده! این اعطنی است سبزی را به من بده آن هم سبزی را بهش داد، این را آمدند بحث کردند لذا دقت می کنید چون من تعجب می کنم، چون خیلی این بحث معاطات را مفصل و قشنگ وارد شدند اماتعجب می کنم این نکات فنی را متاسفانه در ذیل مطلب نگرفتند.

پس در حقیقت در این مثال ها این بوده این که فقط به تعاطی خارجی باشد و این یک چیز عجیبی است یعنی یک نکته عجیبش این است که بیشتر فرض معاطات از طرف مشتری است، این خیلی نکته لطیف و عجیبی است، عکسش هم هست، چه فرقی می کند؟ دارد رد می شود یک نفری فرض کنید دستفروشی دارد قلکش هم جلویش است، یک دانه نان روی بساطش می گذارد از توی قلک یک هزار تومانی برمی دارد یا نان را بهش می دهد می گوید به جای این یک دانه هزار تومانی به من بده اعطنی اما مثال هایی که زدند آیا واقعا این نکته بوده؟ من تعجب می کنم شیخ و دیگران روی این مثال ها بحث نکردند.

حالا شما شاید بفرمایید چه نکته ای دارد ما روی مثال ها بحث بکنیم؟ نکته فنی اش این است اگر در این مسئله، خوب دقت بکنید چون مرحوم شیخ هم از این راه، این راه را اجمالا وارد شدند اما آن راهی که من عرض می کنم نه، اگر در این مسئله نصی داشتیم دنبال نص می رفتیم اما چون در مسئله اهل سنت هم نصی نقل نکرده اند، خوب دقت بکنید پس این مسئله را حسب القواعد درست کردند، چطور شد در حسب القواعد از راه مشتری وارد شدند؟ خب فرق نمی کند از راه بایع هم می شود وارد شد.

سوال: مبهم ۱۶:۱۶

آیت الله مددی: شاید نکته اش این بوده در بازار این بوده، در عرف به طور متعارف مثلا می رویم پیش نانوا یک دانه هزار تومانی می گذاریم نان سنگک را بر می داریم، شاید نکته فنی اینی که به فقه رسیده یک امر عرفی بوده، خوب دقت بکنید من خیلی روی این مطلب تاکید می کنم به خلاف شیخ چون اگر مطلب روایت باشد یک حساب دارد، روی قواعد باشد و بازار عرف بازار باشد اصلا نحوه استدلال شما را هم عوض می کند، حساب دیگر دارد، شاید در آن نکته اصلا یک تفسیر دیگری در ذهنشان بوده. من الان فعلا اجمالا عرض کردم تفصیلش را و اینکه آیا احتمالا چیز دیگری بوده یا نبوده که مرحوم شیخ وم دیگران نوشته اند بعد عرض می کنم.

بعد مرحوم شیخ این بحث را مطرح کردند که آیا مقصود تملیک است یا معاطاتی که مقصود اباحه است؟ و گفتم محقق کرکی، ایشان البته عبارت محقق کرکی را نیاوردند که محقق کرکی گفته مراد از ملک، ملک جایز متزلزل است، بعد خواهد آمد می خواهم بگویم

چون بعضی وقتها من کل مسئله شیخ را از اول تا آخر نگاه می کنم، ما مجبور شدیم تمام بحث معاطات ایشان را تا آخر نگاه بکنم که مطلبی نگوییم که بعد شیخ خلافتش چون بعد عبارت محقق کرکی می آید، عبارت جواهر نیاورده، عبارت جواهر قدس الله سره گفته که مراد از معاطات آن معاطاتی است که قصد اباحه دارند حالا من عبارت شیخ، شیخ اصرار دارد که معاطاتی است که قصد تملیک دارند توی تنبیهات هم قصد تملیک را چند جور می کنند، به نظر من می آید که این راهی که مرحوم شیخ رفتند اباحه و تملیک به ذهن من می آید خیلی صاف نباشد به ذهن من، اگر از این راه که من عرض می کنم:

یک: آیا معاطات جایگزین بیع است یا نه؟

دو: آیا انشا همچنان که با لفظ می شود با فعل هم می شود یا نه؟

سه: آیا در معاطات که انشا هست یک عقد مستقلی است ولو بیع نباشد ولو نتیجه اش تملیک باشد؟

ما دیروز عبارات را خواندیم عرض کردیم از عبارات مرحوم علامه که خوانده شد، عین عبارتش را نیاوردیم و محقق کرکی که عین عبارتش را دیدم معلوم می شود از این زمان از قرن هشتم یک نوع بحث عقود رضایی هم یواش یواش می خواست وارد فقه شود اما انصافش فقهای شیعه قبول نکردند، در آن بحثی که می گوید شیر گاو را برای یک مدت بفروشد آن وقت گفته که اولاً لحصول المراضات و مسئله معامله از دو طرف و رضا یعنی معاوضه و مراضات، از علامه ما این را داریم، عرض کردم احتمالاً چومن من کرارا عرض کردم یک مشکل ما این بوده چون حکومت دست شیعه نبوده خیلی از مسایل اجتماعی را سنی ها بهتر نوشته اند چون حکومت دستشان بوده، دستگاه قضا دستشان بوده، انواع معاملات که می شده گیر می کردند به قاضی مراجعه می کردند آن وقت قضات هم به طور متعارف مسائل را مطرح می کردند فقها هم نظر می دادند، البته حکم نهایی مال فقیه نبود مال قاضی بوده اشتباه نشود، بعضی وقت ها هم باز خود قضات اختلاف می کردند حکم نهایی مال خلیفه بود این ترتیب کار را.

بحث فقهی می شد نتیجه گیری فقهی می شد اما این اجرا نمی شد، اجرا آن چیزی بود که قاضی می گفت، اگر قضات اختلاف می کردند آن نتیجه نهایی گاهی می رسید تا خود خلیفه نه قاضی القضا، می رسید تا خود خلیفه، همان قصه امام جواد هم که مقابل

.....

خلیفه مطرح شد دیگه راجع به دست بردن، این یک سنتی بوده نه اینکه این قصه استثنائاً شده، اگر قضات هم اختلاف می کردند، بعد دیگه اعلام می کردند که باید قضات بیایند پیش حاکم، پیش خلیفه، آنجا بنشینند، خلیفه گوش می کرد می گفت دلیل تو چیست؟ خب خلیفه هم که درس نخوانده بود یک چیزهایی می گفت این وسط می گفت فلان قول را قبول نکنید بالاخره به هر حال آن قول راه می افتاد و اجرا می شد، دقت کردید؟ لذا طبیعتاً فقه اهل سنت چون روایت هم که کم داشتند اهل سنت، از آن ور هم قیاس و از این حرفها، استحسان را هم قبول داشتند خیلی توسعه پیدا کرد به نحو عجیبی، عرض کردم خود من وقتی الان تحقیقاتی را که تا مثل سنهوری است، جدید دنیای غرب را نمی دانم خیلی بحث هایی که ایشان در حاشیه کتابش بهش اشاره می کند معلوم می شود چند مثلاً بحث های بسیار مفصل و مطولی کردند، در تمام این بحث ها احساس می کنم نفس تحقیقات علمای اهل سنت هست یعنی نفس اسلامی توش هست که من عرض کردم کراراً احتمالاً بعد از جنگهای صلیبی چون در جنگهای صلیبی اینها مسیحی ها به شرق آمدند اینها این مصادر را گرفتند بردند غرب، تدریجاً ترجمه کردند و روش کار کردند، نفس اصلی اش نفس اسلامی است این را انصافاً آدم احساس می کند در همین تحقیقات غربی ها، جدید را نمی خواهم بگویم مثلاً تا همین مال صد سال قبل، هفتاد سال قبل، جدیدش را چون ندیدم الان چیزی نمی توانم بگویم. علی ای حال اینی که مرحوم شیخ می فرمایند نعم یظهر، این را من باز تکرار می کنم من غیر واحدٍ منهم فی بعض العقود کبیع لبن الشاة مدة، عرض کردیم این تعبیر ایشان درست نیست، این بیع نیست، کتملیک لبن الشاة باید می گفت.

پرسش: لبن شاة نیاوردند، خود شاة آوردند

آیت الله مددی: می شود، ببینید این ها بحثش چی بود؟ خوب دقت کنید، اصلاً چرا این بیع را؟ من عرض کردم سنهوری می نویسد بیع زیاد شده، جامعه بشری توسعه پیدا کرده لذا رو به عقود رضائی می آورند. احتمالاً همین حالتی را که ایشان گفته زمان علامه هم یا قبل از علامه هم اهل سنت با آن مقابله کردند مخصوصاً می دانیم که اهل سنت هم اهل استحسان اند، ببینید می گوید شما می توانید گاو را بفروشید؟ بله، می توانید گاو را اجاره بدهید؟ بله، قرار داد می بندید اجاره داده می شود، می توانید شیر گاو را بگویید

روزی ده کیلو در ده روز به شما این قدر می توانم بدهم؟ می گوید بله، می گوئیم حالا بدون ده کیلو، بگوئید آقا این گاو را بگیر یا این گاو پیش من باشد، شیرش تا مدت ده روز به صد هزار تومان، چرا این نشود؟ اولاً قرارداد بین طرفین است، بعد هم دو طرف راضی هستند، فوقش ممکن است ده کیلو باشد یا دوازده کیلو یا هشت کیلو، فرق نمی کند

یکی از حضار: مبهم ۲۳:۱۸

آیت الله مددی: این جا که نقل کردیم، این علامه در مختلف دارد، این عبارت را در جامع المقاصد هم، می گوید بیع نیست

یکی از حضار: نه می گوید لازم نیست، می گوید جائز است

آیت الله مددی: ظاهرش که باید بگوئید لازم است، اگر علامه بعدش گفته، اگر اهل سنت گفته باشند قاعدتاً لازم می گویند.

خوب دقت بکنید می گوید چه فرق می کند؟ قرارداد قرارداد است، رضا هم دارد، فوقش یک مقدار اجمال دارد، ابهام دارد، این مطلب را دقت بکنید!

پرسش: تخمین کمک نمی کند؟

آیت الله مددی: همین دیگه، می گوید بابا من که قرارداد بستم، مفتکی که نیست، مدت زمانش هم معین است، ده روز، شیر گاو را به شما فروختم ده روز، مجموع ده روزش به صد هزار تومان، این چه مشکل دارد؟ یعنی شما خرید و فروش گاو مشکل ندارد، اجاره گاو مشکل ندارد، ودیعه گاو مشکل ندارد، عاریه گاو مشکل ندارد، خب تمام، چطور این یکی مشکل دارد؟ دقت کردید؟ این زیر بنای تفکر عقود رضایی است لکن این بین اصحاب ما قبول نشد، چرا؟ چون گفتند ما عقود رضایی نداریم، عقود شکلی داریم، این که شما می گوئید من به تو دادم ده روز این یا باید در ضمن بیع بیاید یا در ضمن اجاره بیاید، در ضمن یکی از عقود بیاید، به مجرد قرارداد و تراضی کافی نیست، روشن شد؟

این همین نکته ای است که امروز سنهوری، حالا علامه این را هفتصد سال قبل گفته، همین نکته ای است که امروز سنهوری از غرب نقل می کند که می گویند چه اشکال دارد خب؟ چه فرق می کند؟ مخصوصاً اهل سنت چون روایت ندارند عمل به استحسان و قیاس

.....
هم خیلی راحت است، هیچ مشکل ندارند، اصحاب ما مشکل دارند، این ها که هیچ مشکل ندارند، می گوید چه اشکال دارد؟ پس مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه و وفاقا لاعلام اصحاب ما اشکالشان این است، این که شما راضی بشوید و عقد بشوید این را ما دلیل برایش نداریم، عقود باید در ضمن یک شکل معین باشند، اگر می خواهد در ضمن بیع باشد توش جهالت می آید، غرر می آید، این باطل است.

پرسش: در ضمن صلح باشد

آیت الله مددی: در ضمن مصالحه اشکال ندارد

پرسش: مبهم ۲۵:۴۵

آیت الله مددی: نه ظاهرش و لذا هم شیخ دارد کبیع لبن الشاة، در ضمن بیع، این را من باز تکرار کردم به این جهت

بعد مرحوم شیخ می گوید:

و لننقل أولا کلمات جماعة

به خاطر این که توجیه مرحوم جامع المقاصد و بعد توجیه صاحب جواهر روشن بشود ایشان دارد

ممن ظفرنا علی کلماتهم

نمی دانم مراد ایشان ظفرنا، تا آن جا که شواهد ماست شیخ انصاری خیلی کتابخانه کوچکی داشته، انصافا یکی از عجائب کار شیخ

این است کتابخانه ای که در اختیار او بود کوچک بود به نقل از دیگران و لکن روی نقل ها خیلی فکر کرده، آن چه که برای شیخ

خیلی مهم است گفت که باید کتابخانه در سینه بود، انصافا کتابخانه اصلی ایشان در سینه ایشان است، روی همان کلمات زیاد فکر

کرده، کتاب زیاد نداشته اما فکر زیاد کرده

قال فی الخلاف: إذا دفع قطعة

مراد از قطعه را عرض کردم چون غالبا سبزی به اندازه یک درهم نبود، یعنی یک تکه ای از درهم، چون یکی از کارها هم درهم را

می بریدند، یک تکه اش را جدا می کردند

إلى البقلى

بقلى مراد سبزی فروش به اصطلاح ما

أو الشارب

شارب در این جا مراد کسی نیست که آب می نوشد بلکه کسی که آب می فروشد مثل تامر و لابن به قول آقایان، مثل تامر یعنی

فروشنده خرما، شارب هم یعنی کسی که آب را برای دیگران می فروشد، با خیک می فروختند

فقال : أعطني بها

این کلمه بها را اضافه کرده می خواهد بگوید عقد بوده، نگفت اعطنى بقلا، این بها را اضافه کرد یعنی می خواهد عقد بکند

أعطني بها بقلا أو ماء، فأعطاه، فإنه لا يكون بيعا

این صدق بیع برایش نمی کند، ظاهر عبارت شیخ شاید این باشد با استدعا صدق بیع نمی کند، اگر می گفت یعنی شاید صدق می

کرد، مرحوم شیخ انصاری که عالم دیگه رفتند، حالا ما یک عالم رفتیم ایشان عالم دیگه رفتند، دقت بکنید! حالا من فعلا وارد بحث

نمی شوم، آن چیزی که به ذهن ما می آید را فعلا نمی گوییم، فقط من گفتم که فکر بشود

و كذلك سائر المحقرات

این که معیار در محقر و غیر محقر هم چیست ان شا الله شاید بعد

و إنما يكون إباحة له

این اباحه است

فيتصرف كل منهما في ما أخذه تصرفا مباحا

آن در آب و این هم در قطعه درهم تصرف می کند

من دون آن یکون ملکه

مالکش نمی شود

و فائدة ذلك أن البقلى إذا أراد أن يسترجع البقل أو أراد صاحب القطعة

يعنى قطعه درهم، ال عهد ذكرى است

أن يسترجع قطعه

این هم به قول آقایان اضافه عهدیه است

كان لهما ذلك؛ لأن الملك لم يحصل لهما

در آن جا خوب دقت بکنید شیخ اول گفت لم یکن بیعا، لا یکون بیعا، در تحلیلش دقت بکنید، در این جا بگوید الملك لم يحصل لهما،

این دو تا تعبیر را دقت بکنید، یک دفعه می گوید لم یکن بیعا، یکی می گوید لم يحصل الملك لهما

و به قال الشافعى

که ان شا الله من یک توضیحاتی می دهم که شاید اصلا این مطلب چیز دیگری بود، این ظاهری نبوده که مرحوم شیخ انصارى می

خواهد استفاده بکند

«. شیخ اول گفت: لا یکون بیعا، در این جا می گوید: الملك لا يحصل لهما. شاید اصلاً مطلب چیز دیگری بوده، نه آن که مرحوم شیخ

می خواهد استفاده کند.

و قال أبو حنيفة: یکون بیعا صحیحا و إن لم يحصل الإيجاب و القبول

این بیع هست، این که بیعا صحیحا شاید نظرش این باشد که با فعل خارجی ایجاب و قبول محقق بشود ولو لفظی نباشد

و قال ذلك فى المحقرات، دون غیرها

اما اگر خانه خواست بفروشد، طلا و جواهر خواست بفروشد آن جا باید مثلا یک گوهر گرانبهائی بود، ماشین می خواست بفروشد آن جا باید ایجاب و قبول باشد، به معاطات نمی شود

دلیلنا

دلیل مرحوم شیخ

أن العقد حکم شرعی

این که یک عقدی نافذ هست یا نه این حکم شرعی است یعنی این را شارع باید بگوید، مراد از حکم در این جا مثل وجوب و استحباب نیست، مراد از حکم یعنی یک عبارت دیگه هم اهل سنت دارند که إن العقود توقیفیة، عقد ها توقیفی اند، یعنی چی؟ یعنی عقدی صحیح است که شارع گفته

و لا دلالة فی الشرع علی وجوده هنا

دلیل نداریم که با این عبارت در شریعت مقدسه عقد و اتفاق با این جا محقق می شود

فیجب أن لا یتثبت

این ثابت نشود

و أما الإباحة بذلك فهو مجمع علیه لا یختلف العلماء فیها

این دیگه اباحه که اختلاف نیست و لذا قبول می کنیم.

این خلاصه عبارت، اصلا خود این تعلیل، ظاهرا عبارت، اولش بعدش تامل دارد

نکته اساسی، حالا چون آن نکات که خواهد آمد، نکته اساسی که ما بیشتر روی آن تاکید داریم که آن کیفیت استدلال و آن روش تفکری است که مرحوم شیخ بکار برده، عرض کردیم مرحوم شیخ قدس الله نفسه به طور طبیعی در کتاب خلاف زیاد می گوید دلیلنا اجماع الفرقة و اخبارهم، این زیاد است، این حقیر صاحب التقصیر برای اولین بار احتمال دادم که مراد شیخ از این عبارت این باشد

یعنی هم مکتب قم و هم مکتب بغداد این مطلب را قبول دارند، دلیلنا اجماع الفرقة یعنی مکتب بغداد، روایاتهم و اخبارهم مکتب قم، چون مکتب بغداد اعتمادش روی اجماع بود و مکتب قم روی روایات، این در کلام شیخ در کتاب خلاف زیاد است، اما بعضی از جهات دارد دلیلنا اجماع الفرقة، انصافا هم دقت شیخ.

اولا عرض کردم این کتاب خلاف تا آن جایی که من فهمیدم متنش یکی از متونی است که در آن زمان اهل سنت راجع به کتاب خلاف نوشتند، عرض کردیم یکی از رشته های فقه، فقه الخلاف است، اصلا خودش یک رشته ای است، در این کتاب کشف الظنون اصلا آن جا تعریفی برای فقه خلاف دارد که ما عرض کردیم خیلی ملتزم نیستیم به حرفی که ایشان تعریف کرد، حالا ایشان چند بار، یک بار یا دو بار سابقا گفتیم وارد نمی شویم، به اصطلاح مراد از خلاف گاهی این جوری است، گاهی به این صورت است که ادله کل طرف را نقل می کند و دلیل خودش را.

گاهی اوقات هم به این مقداری است که دلیل خودش را نقل می کند، یکی یکی دیگه آن ها را مناقشه نمی کند، شیخ غالبا این جور است، یکی هم مثل ما، خود من در بحث هایی که آرای اهل سنت را نقل می کنیم اجمالا اصلا اقوالشان، بیشتر روی نکات تاریخیست نگاه می کنیم، مثلا ابوحنیفه اوائل قرن دوم است، شافعی اواخر قرن دوم است، ما برای ریشه پیدا کردن مباحث و این که از چه زمانی مطرح شده بیشتر از این دید نگاه می کنیم نه از این دیدی که مرحوم شیخ دارد پس معلوم می شود که این اوائل قرن دوم در محقرات خصوصا کوفه، عرض کردم کرارا ما روی دو تا فقه اهل سنت خیلی حساسیم، به درد کار فقیه شیعه می خورد، یکی فقه کوفه به خاطر این که روایات اصحاب ما و کتب اصحاب ما در کوفه نوشته شده و اصحاب ما کوفی هستند. یکی هم فقه اهل مدینه به خاطر این که ائمه علیهم السلام در مدینه بودند، این دو تا شهر به نظر ما خیلی در مجموعه روایات و فقه و فکر شیعی که الان می خواهیم استفاده بکنیم تاثیرگذار است، در این جا ایشان از مالک که فقیه مدینه است نقل نکرده لکن دارد، مالک هم دارد. چون بعد عبارت کاملتر می خوانم فعلا به همین مقدار. در این جا شیخ فقط ابوحنیفه و شافعی را متعرض شده لکن غیر از این ها هم دارند، انحصار به این دو تا ندارند.

پرسش: مراد از کوفه فقط ابوحنیفه است؟

آیت الله مددی: نه عده زیادی اند، ابوحنیفه خیلی هم خوشنام نبود در کوفه، در کوفه عنوان داشت حتی نوشتند دو بار توبه اش دادند، توبه دادن یعنی ادعای کفر برایش دادند، گفتند کافر شده

پرسش: فقه کوفه مبهم ۳۴:۵۰

آیت الله مددی: فقه کوفه چون دور بود طبیعتاً به قیاس و استحسان رو می آورد، فقه مدینه چون بالاخره یا صحابه را دیده بودند یا بچه های صحابه بودند یا نوه های صحابه بودند طبیعتاً می خواهم بگویم فقه مدینه می آمد می گفت پیغمبر این جور فرموده، پیغمبر این، این طبیعت این دو تا فقه و بعد از فقه مدینه در فقه بعدی که شافعی است شافعی قیاس را بکار می برد خیلی به قول معروف ملایم است، به فقه مدینه نزدیک تر است، به فقه روایی و بعد از او هم احمد ابن حنبل است شاگرد ایشان، یا شاگردش هست نمی دانم، طبقه اش که بعد از ایشان است، چهل سالی بعد از شافعی وفاتش است، احمد ابن حنبل تماماً ضد رای و قیاس است یعنی آنی که ضد مکتب ابوحنیفه و کوفه است همین مکتب احمد ابن حنبل است که تمسک صد در صد به روایات است شبیه مثلاً قمی های ما، ایشان تماماً دنبال روایات است، قیاس هم دارد اما کمتر است به خلاف ابوحنیفه، آن یکی آن ور است و این یکی این ور است، در این تفکراتی که این چهار تایشان دارند.

آن وقت دقت بکنید مرحوم شیخ طوسی در این جا نفرمود دلیلنا اجماع الفرقة و اخبارهم، خیلی عجیب است، یعنی معلوم شد، نکته روشن شد؟ معلوم شد این مطلب اگر در بغداد مطرح شده اجتهادی بوده، من می خواهم این زمینه ها را بگویم که بعد نیایم بگویم مثلاً در شیعه مذهب منعقد شد، این ها مشعر به این است که انعقاد مذهب بین شیعه نشد، تلقی به قبول نشد، چون عرض کردیم سید مرتضی که اجماع می گوید مرادش تلقی به قبول است پس از این که شیخ می گوید دلیلنا إن العقد حکم شرعی، عرض کردم بعضی از جاها می گوید دلیلنا اجماع الفرقة چون می داند اخبار نداریم، معظم کتاب دلیلنا اجماع الفرقة و اخبارهم، عرض کردم مرحوم شیخ ظاهراً کتابی در فقه خلاف بوده فعلاً آن کتاب را پیدا نکردم، شیخ آن کتاب را گرفته آرای شیعه را داخل کرده، به قول امروزی ما

.....
حاشیه اش نوشته، مثل بعضی ها هستند که در حاشیه کتاب، این حاشیه را داخل متن کرده شده کتاب خلاف و طبیعتا هم یک مشکل

کلی دارد، خود اهل سنت این مشکل را دارند، ما ها هم داریم عده ای، بعضی از نقل های ایشان هم دقیق نیست، روشن نیست

پرسش: مبسوط را فرمودید، خلاف هم همین طور است؟

آیت الله مددی: خلاف هم همین طور است

مبسوط فقط موضوع را از اهل سنت گرفته، شافعی مسلک هم بوده، کسی که اصل کتاب مبسوط از آن است شافعی مذهب است،

حالا کی هم هست دقیقا تشخیص ندادیم، خلاف هم همین طور است اما این هم قابل تشخیص نیست که چه مذهبی دارد این کسی که

در خلاف، ایشان آرای شیعه را می آورد در ضمن آن که آرای سنی هاست، آرای اهل سنت را از آن جا گرفته لکن عرض کردم

خوب دقت بکنید حواستان جمع باشد، یکی از فقه خلاف ادله اطراف را می نویسد مثلا دلیل ابوحنیفه این است، دلیل شافعی این است،

دلیل فلان این است، این طوری، یک فقه خلاف این بوده که رایش را می آورد، یک فقه خلاف هم بنده می گویم که اصلا رایش را

هم نمی آوریم، مختصرا نقل می کنیم که بیشتر جهات تاریخی دارد، غرض این ها ضابطه مند بوده، این جور نیست که هر کسی برای

خودش هر چیزی بخواهد بگوید، ما زاویه بحثمان یک زاویه دیگری است و إلا بیاییم بگوییم شافعی که گفت عبارتش این است،

شاگردش این طور گفته، این ها دیگه از بحث کلا خارج می شود.

پس بنابراین عبارتی که مرحوم شیخ در حقیقت دارد نکته اش این است، بقیه کلام راجع به کلام شیخ را آخر می خوانیم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين